جلسه نهم 24/1/95

چناچه قبلا گفته شد مولف عمدتا دو جریان آلمانی و فرانسوی را اصل می داند و جریان آنگولاساکسون را ذیل آن دو، دو فصل اول این بخش ناظر به جریان آلمانی می باشد، ... جریان آمریکایی است که جامعه را در افق کنش متقابل (ارتباط)تحلیل می کند و فصل سوم ناظر به جریان فرانسوی است که جامعه را در افق ساختار تحلیل می نماید. در انتهای دو فصل اول به نظریه آمریکایی «چارچوب» تحت تأثیر کنش متقابل به جامعه بحث می نماید و در فصل آخر از رویکرد مطالعات فرهنگی بیرمنگام انگلستان که در فضای انگلیسی زبان خیلی گسترش یافت تحت تأثیر همین جریان فرانسوی.

علت جداسازی الف و ب و اینکه در واقع می توان تشبیه کرد به فصل قبل ، یعنی همان جداسازی انتقادی از آلمانی ها، مانند هابر ماس، معنا شناسی در فضای انتقادی می باشند.یعنی در قسمت اول پدیدار شناختی هستند ولی مورد دوم پدیدار شناختی نیست.

دو نحله مهم آلمانی هستند، با هم کاملا متفاوت هستند ولی جریان «پ» در فضای ساختار گرایی فهمیده می شود، این در مورد کلیه چارچوب بحث.

نظریه شوتز در باره ساخت معنای دنیای اجتماعی می شویم که عمده نظریه شوتز یم باشد.

نظریه شوتز: کار مهم شوتز

- پدیدار شناسی(هوسرل)

- پراگاتیست مید (تحت تأثیر وبر)

این دو را با هم مخلوط نماید. در حقیقت بدنبال این هستیم که چگونه هوسرل و وبر را به هم اضافه می نماید، این جمع کردن باعث فاصله گرفتن این ها از هم می شود.

چگونه شوتز عناصری را به هوسرل اضافه می کند و در با این اضافه کردن از هر دو فاصله می گیرد. یعنی جمع می کند و با این جمع از هر دو فاصله می گیرد.

درباره هوسرل سه جمله بیشتر مطرح نکرده است و در شوتز نیز همین سه جمله را بحث می کند و بسط می دهد.

هوسرل:

موج نسبی گرایی که بعد از کانت در فضای غرب ایجاد شد، یه عده ای با مانند نیچه وفروید با این موج همراهی کردند. یک عده ای هم پاسخ ایجابی دادند مانند جریان تاریخ گرای دیلتای، جریان پوزیستی بود و این که آنچه واقعیت دارد، فقط در جهان فیزیکی و ادراک هیچ چیز نیس، به همین دلیل به دنبال تحلیل های ماتریالیستی رفتند و ذهن را اینگونه تحلیل کردند. و معرفت در این جریان تبدیل شد به یک شی خارجی. جریان سوم، جریان اصالت روانشناسی می باشد تمام معرفت را به عنوان یک پدیده روانشناختی توضیح داد؛ کمی میل پیدا می کرد به برخی جریان های ایده آلیستی و سوبژکتیوست. هوسرل با هیچ کدام موافق نبود و خواست یک جمعی انجام بکند(آخرین پایگاه دفاع از حقیقت بوده است). خلاصه، کانت فلسفه را از علم جدا کرد و هوسرل فلسفه را جزو علم نمود.

او سراغ آگاهی رفت و از اگاهی شروع و از هر پیش فرضی که من را از آگاهی خارج کند دوری می کند و اساسا آگاهی همه چیز است.آگاهی نیز به معنای این می باشد که وضعیتی است که در آن حضور دارم نه وضعیتی که در گذشته بوده است و یا در آینده می باشد. می گوید اولین مشکل شما این که، ابتدا فرض کرده اید ما در جهانی قرار گرفته ایم و جهانی خارج ما هست و او گفت من هر فرضی را کنار می گذارم و این طور بود که جهان خارج را اپوخه کرد. اپوخه کردن یعنی هر فرضی غیر از آن واقعیتی که در آن غوطه ور هستم، هر فرضی را کنار می گذارم.

آگاهی همواره از چیزی است و این آگاهی همیشه متعلق دارد، «آگاهی از » معنا می دهد و اینجا همان حیث التفاطی می باشد. و این بدان معناست که آگاهی حتما متعلق دارد. و متعلق ش خود متعلق می باشد. در اینجا فاصله می گیرد با تصویر پوزیست ها و حتی تصویر خود ما.می گوید شما می گویید معرفت یعنی تصویری مظابق با خارج (مطابق ادبیات فلاسفه اسلامی) آگاهی معلوم بذات دارد قبل از اینکه معلوم بالعرض داشته باشد. هوسرل می گوید؛ اساسا آگاهی به چیزی تعلق می گیرد، آن معلوم آگاهی است و به چیزی خارج از وجود من تعلق نمی گیرد. به همین دلیل در شناخت هر چیزی به خود آن چیز می رسم نه به تصویر آن اما خود آن با من است که به خودیت می رسد مثالی می زند، شما اشیاء را ببنید که در حال تغییر است.

در واقع سوژه و ابژه دکارتی را بر می دارد و نزدیک می شود به علم حضوری خود ما. در واقع آگاهی ما هست و یک وحدت آگاهی دارم در واقع گویا سوژه خودش را در خارج پیاده می نماید. مثلا اگر طبق قوانین فیزیکی یک چیزی را با سرعت تغییر دهیم ولی ما آن را ثابت می بینیم آیا همان چیزی که دیدیدم در خارج می باشد؟ زیرا اگر به زمان و تغییر زمان باشد باید بگوییم اشیاء در حال تغییر است ولی آگاهی ماست که این را و ثبوت را بر ما تحمیل می نماید.

آگاهی یک وحدت آگاهی دارد من با این وحدت خودم، وحدتی را در شی خارجی قرار می دهم. با این یک وحدت یک وحدت خارجی برای پدیداری قرار می دهیم و گرنه وحدتی را از بیرون نگرفته ایم، پس در حقیقت من یک حقیقت استعلایی هستم. من یعنی آن چیزی است که الان و این با من قبلی است و این یک وحدتی است و این با من تجربی فرق دارد و این را من استعلایی می گوییم، این من، من، همان من ثابت است، (امر استعلایی یک امر ماورایی می باشد). پس در واقع یک من استعلایی داریم و یک واقعیتی داریم برای این من استعلایی که این همان آگاهی می شود. هوسرل مفهوم زیست جهان را از دیلتای می گیرد و من در زیست جهان درک می کنم و زیست جهان در جایی است که آگاهی ما به آن دست می اندازد. حال شما یک من استعلایی دارید که با آن وحدت پیدا کردید یا شما بوسیله من شی شده اید و در این صورت وحدتی برای خود ندارید، این در زیست جهان من است که شما بوجود آمده اید. این تناقضی است در کلام هوسرل و از این نیز نمی تواند فرار کند.

هوسرل(چیزهایی نویسنده از هوسرل گرفته است)

- آگاهی به دیگری است

- و دیگری این که آگاهی به شی تعلق نگیرد بلکه به دیگری تعلق بگیرد.

شوتز

مسئله: دیگری قرار است متعلق آگاهی من قرار گیرد.

در هوسرل اینگونه شروع کرد که چگونه دیگری متعلق آگاهی من قرار می گیرد؟

از آینه سان کولی(دیگری را به عنوان مدرک در نظر گرفته می شود و به افق او می روم و بر می گردم و کنش می کنم) استفاده نمود، بر اساس اثر آینه سان کولی دیگری را وارد ارتباط با من می کند، در این صورت ثمره اش می شود که آگاهی ریشه در واقعیت اجتماعی پیدا می کند. شوتز آگاهی را طوری شرح می دهد که ریشه در واقعیت اجتماعی دارد و محض نیست و این سبب شد که هوسرل را در بن بست قرار دهد. ولو اینکه هوسرل مشکل را خودش بوجود برد و این به سبب بردن آگاهی در زیست جهان بوده است.

پراگماتیست از وبر کمک گرفتند تا بتوانند معرفت و کنش را یکی کنند، کنش متقابل را باز کردند و از دل کنش معرفت بوجود آمد. (معرفت کنش به تعویق افتاده می باشد.)

مشکل اینجاست که اگر معرفت کنش به تعویق افتاده باشد، جامعه شناسی معرفت می خواهد از کنش های به انجام گرفته بحث کند و یا کنش هایی که هنوز انجام نشده است؟

(شوتز، واقعیت= معرفت)

شوتز باید شرحی از معرفت بدهد که معرفت بشود کنش انجام شده.

وبر:

- کنش به منزله جریان کنش(کنش به معنای تولید )

- کنش به منزله انجام کنش (کنش به معنای محصول)

میان

- کنش خود(فهم خود)

- و دیگری

شوتز می گوید درجامعه شناسی معرفت سراغ کنش به معنای محصول می رویم در حالیکه وبر بدنبال کنش به معنای تولید رفت.

شوتز تقسیم بندی دارد

گذشتگان

آیندگان

معاشران

معاصران(تنها کسی که می توانیم کنش های آن ها را وارسی کنیم) جامعه شناسی معرفت به کنش معاصران می پردازد به این دلیل که کسانی هستند که کنش را انجام دادند و بعد می خواهیم آن را بررسی کنیم.

کارشوتز

گام اول

استفاده از هوسرل

حیث التفاطی

آگاهی به شی است، (مثلا یک پدیده ای مانند دیوار و هنگامی که مواجه می شویم یک **انتزاع می کنیم** و جنبه های (مانند سفتی و رنگ و ...)کم اهمیت دیوار را کنار می گذاری و آن هایی که پر اهمیت است را **آرمانی کردن** می نامیم.)

گام دوم(با کمک هوسرل تصرفی در کنش وبر می کند)

اعمال مدل پدیدار شناسی بر روی تجربه زمان برای اصلاح کنش وبری

یعنی شوتز سراغ تجربه زمان می رود تا در تجربه زمان، زمان **گاهی اوقات رخدادن** می باشد و **گاهی تجربه** کردن است(یعنی ابتدا و انتها دارد) کنش بمزله action (کنش) و act (عمل). یعنی از پدیدار شناسی زمان، توجه می کند که زمان چگونه در کار ما وارد میشود. یک کنشی که تمام شده است و یک کنشی که در حال انجام می باشد.

گام سوم(عمل اجتماعی به خود دیگری ارجاع می دهد، (اثر آینه سان وارد میدان می شود)

اصلاح وبر: در این صورت کنش وبری می شود کنش اجتماعی.

اثر در هوسرل: آگاهی هوسرلی زمینه مند می شود در واقعیت اجتماعی

گام چهارم (چگونه روند فهمیدن اجتماعی مقدم بر آگاهی هوسرلی تحقق دارد)

در واقع تئوری شوتز درباره جامعه شناسی معرفت شرح همین گام چهارم می باشد.

هوسرل آگاهی را از افق عقل فعال(زیست جهان) و شوتز زیست جهان را یک پدیده ای دانست که در زمینه جامعه می باشد. در واقع شوتز می خواهد بگوید کنش های ما رسوب می کند در زیست جهان ما و با رسوب به معرفت تبدیل می شوند و دوم اینکه معرفت های بعدی را نیز جهت دهی می کنند.

برای فهم«روند فهمیدن اجتماعی مقدم بر آگاهی هوسرلی تحقق دارد» احتیاج به فهم دو جمله بعد را داریم.

- یعنی می خواهد بگوید کنش انجام شده چگونه معرفت است؟

- و کنش های انجام شده چگونه معرفت های بعدی را می سازد؟

شرح مطلب

توضیح اول :

تبدیل کنش چند وضعی به کنش تک وضعی رسیدن به نظام معنایی. (مانند رانندگی ابتدا که چند وضعی است و تبدیل به چند وضعی می شود و یک نظام معنایی شکل داد که همه را به هم گره می زند. و در واقع معرفت پیدا می شود. تبدیل به یک ذخیره معنایی می شود) یک توضیح از کنش به سمت معرفت می باشد.

توضیح دوم:

با در نظر گرفتن فضای پراگماتیست آمریکایی؛ تجربه و معرفت وابسته به بدن می باشد، در حقیقت می خواهد بیان کند معرفت بعد ماورایی ندارد و بعد بدنی دارد و در این صورت کنش خود به خود رسوب کرده است به معرفت.

بیان اخری توضیح اول می باشد:

معرفت عادی شده(معرفتی که متعارف شده است)مثال: راه رفتن، کار کرد عادی بدن که تبدیل به معرفت شده است معرفت بدنی می باشد.

معرفت کاربردی (معرفت استفاده ای) مثال: خواندن.

معرفت تجویزی(توصیه ای به این معنا که از کس دیگری گرفته اید.)مثال: خیلی انتزاعی می شود و این مانند ترجمه. مانند مکانیکی شبیه تجویزی می باشد.

معرفت های بعدی ما خصلت زندگینامه ای دارد، یعنی این زیست جهان و عناصر دیگر در آن رسوب کرده است و این معرفت می آید و با زیست جهان های ما مرتبط می شوند و این زیست جهان رقم می زند معرفت های بعدی او را. علت یکسان نبودن معرفت های ما، مختلف بودن زیست جهان آن ها می باشد.

تا اینجا اثر واقعیت بر روی زیست جهان بوده است. اما بعد اجتماعی پر رنگ نبوده است از این جا به بعد نویسنده بدنبال پر رنگ بعد اجتماعی می باشد. می خواهیم بگوییم اجتماعی چه مقدار پررنگ است در کسب معرفت. هوسرل می گفت همه معرفت ها از آگاهی باید باشد و شوتز می گوید معرفت باید از آگاهی باشد ولی این بدان معنا نیست که هوسرل گفت که آگاهی باید خودش و خودش (یعنی در زیست جهان خودش)باشد، بلکه شوتز می گوید بیشتر معرفت را غیر مستقیم از دیگران کسب کرده است.

**در بعد اجتماعی می رود به سراغ کسب از دیگران**

این اموری را که کسب می کنیم یا **زبانی** کسب می کنیم یا **پیش زبانی**.

اگر پیش زبانی باشد، همین که می خواهد قالب معرفت پیدا کند، دسته بندی های دیگران که قبلا انجام داده اند وارد ذهن من می شود. اما زبانی، بخش بزرگی معرفت زبانی به صورت کاربردی و تجویزی در ذهن ذخیره می شود.

شرح مطلب بالا:

کسب چه از زیست جهان باشد و چه از دیگران باشد، در هر صورت یک واقعیت اجتماعی مداخله کرده است. در مشخصات زیست جهان دو مشخصه را خیلی پر رنگ می کند.

ویژگی های زیست جهان

- واقعیت منحاز ندارد(هر تجربه دارای واقعیت مخصوص خودش نیست بلکه در یک منطقه معنایی شکل می گیرد). شما در فضایی هوسرل هر کدام یک واقعیت منحاز از دیگران دارد.

منطقه معنایی مختلفی داریم که هر کدام مختلف جواب می دهد. مثلا یک بار به عنوان استاد می آیم و یک بار به عنوان پسر. در مناطق مختلف معنایی تجاربی می کنیم که معنایش عوض می شود. و اینکه تجارب مستقل از هم نیستند و مرتبط هستند با هم.

مقوله بندی های جدیدی بوسیله و رقم زدن مقوله بندی های قبلی بوده است. مانند وحدت تشکیکی وجود در افق وحدت وجود بوده است. این منحصر در زبان نیست.

گام پنجم:

با این همه توضیح درباره ذخیره معرفت ذهنی من که در زیست جهان من است جنبه اجتماعی دارد، اما در خود شوتز ذخیره معرفت اجتماعی نیز هست که غیر از ذخیره معرفت ذهنی ما می باشد.

دلیل اول؛ ذخیره معرفت اجتماعی را نهادها نمایندگی می کنند، و دلیل دوم؛ ندانستن می توان کار را پیش برد.

شوتز ، جامعه حوزه ای دارد که همه در آن سهیم اند که در این صورت نسبی گرایی راه پیدا نمی کند و این به نفع هوسرل این کار را کرده است زیرا هوسرل به آگاهی محض برد که در آن خطا راه ندارد و بر اساس کلام شوتز به سمت نسبی گرایی می رود ولی با این حوزه مشترک اجتماعی سبب می شود به هوسرل نزدیک شده و از نسبی گرایی که نسبت به زیست جهان های مختلف در افراد بوجود می آید می شود فرار نمود.

حامد آزادی